



از یادداشتهای شادروان محمد مهران  
استاندار سابق سیستان و بلوچستان

## « سرگذشتی از دادشاه بلوچ »

از جمله کوههای مرکزی بلوچستان که از باختر شروع و به کوههای پیم پشت اتصال می‌یابد هشت کوه و یکی از کوههای هشت کوه سفید کوه می‌باشد که نواحی فنوج و سرچه (۱) در دامنه آن قرار دارد و سفید کوه زادگاه و مسقط الرأس کمال خان است .  
کمال خان سه پسر داشت ، محمدشاه و دادشاه و احمدشاه که پدر و هرسه پسر از مردان شرور آن منطقه به شمار می‌آمدند .

علی شیرانی معروف به علی نقدی بعد از واقعه شهریور ماه ۱۳۲۰ طغیان کرد و با یکصد و بیست نفر از اتباع خود از جمله سه پسر کمال خان و چند نفر از بستگان وی که همه مسلح بودند در کوههای مرکزی بلوچستان و گاهی در رشته جبال جنوبی تا چاه بهار سردر می‌آوردند و کلیه دهاتی که در این دو ناحیه قرار داشت معرض چپاول و باج و خراج آنها بود و اگر مقاومتی از طرف بعضی از اهالی و عشایر بلوچ به ظهور می‌پیوست خطر جانی و مالی و ناموسی آنان حتمی بود . زندگانی هر یک تباه و با اسارت زنان و دختران گاهی نام و نشانی از ملک و حشم و افراد آنها باقی نمی‌ماند . بناچار بعضی تن بباج و خراج می‌دادند تا از شر شیخون و حمله و غارت و چپاول علی شیرانی و اتباع او در امان باشند و روزگاری بدین منوال می‌گذشت .

این دسته‌یابی در کوههای صعب‌العبور سکونت داشته و غالباً " جای خود را عوض نمی‌کردند و بعضی اوقات از کمر کوهها گذشته و به بلوچستان پاکستان می‌رفتند و توفیق دستگیری آنها حاصل نمی‌شد و ژاندارمری از تعقیب آنان عاجز می‌ماند و هر چه بیشتر تلاش می‌کرد کمتر نتیجه می‌گرفت و بالنتیجه مدت‌ها هر گونه اقدامی برای دستگیری این افراد معمای غیر قابل حلی تصور می‌شد .

ظاهراً " در سال ۱۳۲۷ از طرف علی شیرانی تجاوزی به یکی از زوجات دادشاه شد و دادشاه به اتفاق آقای بامری رئیس ایل بامری به کرمان نزد فرمانده قشون به شکایت رفت

فرمانده وقت به تهران رفته بود و از طرف سایرین نیز توجهی به شکایت او نشد، و ماء یوس مراجعت و خود با برادران و چهل نفر کسان خود علیه علی شیرانی شوریده و در تعقیب و تعاقب او و همراهانش همت گماشت ولی از عهده قلع و قمع آنها بر نیامد و در نتیجه در جنوب بلوچستان دو دسته یاغی پیدا شد - یکی علی شیرانی و دیگری دادشاه ولی هر چه می گذشت دسته علی شیرانی به علت ابتلا او به مواد مخدر مخصوصاً "ترباک ضعیف ترمی شد و بواسطه همین ابتلاء افراد او یا متواری و یا تدریجاً دستگیر و مجازات می شدند، و خود او در کوههای جنوبی بلوچستان به صورت فراری بسر میبرد و در سال ۱۳۳۳ در اثر بر خورد با صاعقه در گذشت.

در سال ۱۳۳۴ عده باقی مانده از کسان او بوسیله ژاندارمری بلوچستان دستگیر و خلع سلاح شدند و غائله علی شیرانی در این سال پایان یافت و این اولین موفقیتی بود که در زمان ماء موریت اینجانب در استان بلوچستان و سیستان نصیب گردید.

اما طغیان دادشاه کماکان باقی و مشارالیه و اتباعش که در بادی امر به چهل نفر مرد مسلح بالغ می شدند گاهی در کوههای مرکزی و جنوبی بلوچستان ایران و گاهی در کوهستانهای غربی پاکستان متواری بودند و همه وقت مزاحم کلیه ساکنین دهات آن حدود می شدند و تمنیات خود را از حیث آذوقه و لباس و مسکن حتی دختر و زن تحمیل بر آنان می نمودند و در صورت تصادف برای مسافران آن حدود خطر بزرگی محسوب میشدند. در نتیجه مسافری ناچار بودند ژاندارمری را از خط سیر خود آگاه سازند تا مراقبت کافی بعمل آید و در صورت لزوم بهمراه یک یا چند نفر ژاندارم مسلح اعزام دارند و اگر در این زمینه بی احتیاطی می شد بر آنها همان میرفت که بر مسافری اصل ۴ رفت و تفصل واقعه از این قرار است: در بهار سال ۱۳۳۶ دوران خدمت آقای کارول رئیس اصل چهار کرمان که سیستان و بلوچستان نیز جزء حوزه ماء موریت او بود به اتمام میرسید و مشارالیه باخانم خود از کرمان به زاهدان و از زاهدان به معیت آقای محسن شمس ماء مور و مترجم مقیم زاهدان و یک نفر راننده برای دیدن بندر چاه بهار که تا آن تاریخ توفیق مسافرت به آن حدود را پیدا نکرده بود به خاش و ایرانشهر رفت و در بمپور آقای ویلسن آمریکائی را که او هم از ماء مورین اصل ۴ در آن خطه بود، همراه خود، در ۴ فروردین ۱۳۳۶ بجانب چاه بهار حرکت داد بدون آنکه ماء مورین انتظامی را مطلع سازد. پس از گذشتن از اسپکه و ورود به تنگ سرچه با دادشاه و اتباع او تصادف نمودند و آقای ویلسن که شخص عصبی مزاجی بود بسوی دادشاهیان تیراندازی کرد و آنها هم به تصور اینکه ماء مورین در تعقیب آنها هستند از بالای تنگ تیراندازی نمودند و جنگ کوتاهی در گرفت و مسافری مذکور کشته و بعلت این بی احتیاطی و بی مبالاتی از میان رفتند و این واقعه موجب کمال تأسف همه را فراهم آورد بطوریکه

مردم آن سامان با جمع آوری وجه کافی از بین خود در میدان ایرانشهر بنائی را بیاد بود این واقعه تاء تراور بر پا داشتند و مختصری از این داستان را با ذکر نام شهدای واقعه بر روی سنگ حجاری و به چند طرف برج مزبور نصب نمودند و ناراحتی های قلبی خود را به این وسیله ابراز کردند .

متعاقب وقوع این حادثه فرمانده کل ژاندارمری وقت ماء موریت یافت که با عده کافی از افسران و افراد ژاندارمری به جانب بلوچستان حرکت و دفع سراز دادشاهیان نماید و آن صفحه را امنیت کامل بخشد ولی متاء سفانه با تمام کوششی که مبذول داشتند نتیجه ای نگرفتند و بمركز احضار شدند .

تصمیم بر آن نشد رفع این غائله وسیله بلوچهای محلی انجام پذیرد و آقای عیسی مبارکی رئیس ایل مبارکی و آقای مهیم لاشاری رئیس ایل لاشاری برای این منظور پیشقدم شدند و بجانب اسپکه و تنگ سرحه حرکت کردند که سر راه دادشاه را بگیرند در این موقع دادشاه بجانب زادگاه خود در حرکت بود .

آقایان نامبرده به معیت سرکار سرهنگ ژبان فرمانده ژاندارمری کرمان که به منطقه آشنائی کامل داشت و عده ای از ماء مورین ژاندارم و افراد مبارکیها و لاشاریها سر راه را بر دادشاه گرفتند و با اینکه دادشاه و برادرش سنگر داشتند بدوا " چهار نفر افراد دوایل مزبور به اتفاق راننده ژاندارمری که خود داوطلب شده بود بدون اسلحه به طرف دادشاه حرکت نمودند اما بلافاصله در اثر ضربات گلوله هر پنج نفر کشته شدند . منظور از این عمل و جانفشانی آن بود که ناممکن است گلوله های این دو برادر بهدر رود و بدین وسیله توفیقی در دستگیری آنان حاصل شود . متعاقب مهیم لاشاری که یکی از مردان مشهور بود پس از اداء وصیت بتنهائی بجانب دادشاه حرکت کرد ، دادشاه وقتی از دور چشمش به مهیم افتاد پشتش لرزید و فریاد کرد مهیم دست از سر من بر نمیدارد و سپس شروع به تیراندازی نمود و با اینکه در این حادثه مهیم خان ۲۶ گلوله خورد اما اراده و نیروی خود را از دست نداد و خوابیده تیراندازی می کرد و مدتی این جنگ ادامه داشت تا اینکه دادشاه از پشت سنگر برای دریافتن وضع مهیم خان سر بیرون آورد و در همان زمان مهیم خان کله اش را هدف قرار داد و دادشاه در اثر اصابت گلوله به زمین افتاد و مهیم هم پس از لحظه ای جان بجان آفرین تسلیم کرد .

این شجاعت و از خود گذشتگی مهیم خان لاشاری بجای خود محفوظ و در خور کمال تحسین است ولی چون برادر دادشاه با خنجر برهنه قصد قطعه کردن مهیم را داشت ، آقای محمد عمر فوجی با شتاب خود را باورسانید و مبارزه تن به تن در گرفت و با وجود بریدگی و خونریزی زیادی که از ناحیه دست پدید آمده بود ، خنجر را بالاخره از او گرفت

و با چند ضربه‌وی را از پای در آورد و تنگ او و دادشاه را بر داشت و بقرارگاه خود باز گشت . این هم یک فداکاری و شهامت که شایسته تمجید فراوان است . مردانی که همراه این دو موجود شقی بودند که اسامی سه نفر از آنها - صفرک - غلامک - سلیمان بخاطر هم هست و ظاهراً " هشت نفر بودند فراروزن و بچه یاغیان که از بیست نفر متجاوز بودند به زاهدان گسیل و سرو سامانی به آنها داده شد و این غائله خاتمه یافت ، توضیح آنکه : - جنازه دادشاه و محمدشاه (شاهان بی تخت و تاج و دروغین) به ایرانشهر حمل و یک روز در معرض دید مردم قرار گرفت تا با رویت آنان اطمینان بکشته شدنشان نمایند .

- جنازه راننده ژاندارمری شهید نیز به ایرانشهر حمل و با تشریفات لازم و احترامات بسیار که خود اینجانب و روسای ادارات شرکت داشته و بخاک سپرده شد .
- جنازه مهیم خان لاشاری در هریدک مرکز طویل لاشار (بین اسپکه و تنگ سرچه) با احترام فراوان دفن و بر قبرا و برق سفیدی که رسم بلوچها است نصب گردید .
- جنازه کریم لاشاری برادر مهیم خان و یوسف مبارکی و سوس مبارکی که در بادی امر شهید شدند نیز با تشریفات محترمانه‌ای هر یک در محل خود دفن شدند .
- نقشه ختم غائله دادشاه را تیمسار سپهبد امان‌اله جهانبانی سناتور وقت که ماء مور مرزبندی ایران و پاکستان شده بودند در تهران با دقت ترسیم و وسیله آقای عیسی خان مبارکی رئیس ایل مبارکی که آماده این خدمت بزرگ شده بود و سرکار سرهنگ زیان (که بعداً بنا به فرمان اعلیحضرت همایونی بدرجه سرتیپی مفتخر گردید) بموقع اجرا گذارده شده این بود مختصری از داستان فداکاری و از خود گذشتگی دلاوران ایرانی که جان بکف در جنگ تن بتن با نهایت شهامت و شجاعت برای اعاده نظم و برقراری صلح و جلوگیری ظلم و ستم و تعدی انجام وظیفه نمودند - حماسه آنان هیچگاه از خاطره‌ها محو نخواهد شد .
- درد فراوان به ارواح شهدای راه مبهن و خدمتگزاران صدیق این آب و خاک - پاینده باد ایران - جاوید باد شاهنشاه کشور عزیز ما -

(۱) در اصل بواسطه خونریزی‌هایی که در آن تنگ شده است اسم ناحیه " سرخه " بود که تدریجاً ضم سین بدل بفتحه گردید و چون بلوچ مخرج "خ" ندارد و "خ" "را ح" تلفظ می‌کنند اکنون سرچه نامیده میشود .

اکنون که این خاطره چاپ می‌شود یکسال از درگذشت مرد آزاده نیکنام محمد مهران در گذشته است . خدایش بیامرزاد و غریق بحر رحمت خود کناد . چنو مردی با آن صفا و صمیمیت و حضال هرگز نخواهد مرد و زنده جاوید است .